**کلک شعر جهان: دو غزل از ویلیام شکسپیر**

**تفضلی، تقی**

در بهاران از تو جدا مانده‏ام،هنگامی که«ایپریل»با رنگ‏آمیزی متنوّع و درهم و با شکوهش(با تمام زینت و آرایش‏اش آراسته)،به هر چیز روح جوانی و سرزندگی بخشیده،تا جائیکه زحل‏1 سرگردان و اخمو نیز با او بخنده درآمده به پایکوبی برخاسه است.

معهذا نه آوای مرغان و سرودشان و نه عطر مطبوع دلاویز انواع گلها با انواع رنگ و بویشان‏ توانست مرا بر آن دارد که داستان تابستان را بسرایم و نه از خرمن درخشنده و باشکوهشان که‏ گل‏ها در آن می‏روید گلی بچینم و نه از سوسن سفید بشگفتی درآیم و نه شنگرف درخشان گل سرخ‏ را بستایم.آنها فقط زیبا بودند،فقط نقشی و تصویری از شادمانی که از روی تو کشیده‏اند.سرمشق‏ همهء آنها تو بوده‏ای.با این حال چنین بنظرم آمد که هنوز همچنان زمستان بود،و در فراق تو مثل‏ اینکه با خیلا تو با آنها خود را سرگرم ساختم و ببازی پرداختم.

(1)-دربارهء«زحل»گفته‏اند که بداخلاق و اخمو است و مجوب دلتنگی و افسردگی است.

بنفشهء پیشرو و پررو را سرزنش کردم:که ای دزد خوشبو اگر این بوی دلاویز و معطّرت را از نفس معشوق من ندزدیده‏ای از کجا آورده‏ای؟این درخشندگی ارغوانی که بر گونه‏های لطیف تو بنشسته رنگ و روی تست از رگهای معشوق نی ناصاف و ناهنجار رنگ زده‏ای.به سوسن سفید که‏ سفیدی دست ترا دزدیده بود اعتراض نمودم و او را محکوم کردم و غنچه‏های مرزنگوش را که بوی‏ گیسوی تو را دزدیده بودند شماتت‏ها نمودم.

گل رزها با ترس و وشحت روی خارها بر پای ایستاده بودند،یکی از شرمندگی سرخ و دیگری از نومیدی سفید و سوّی که نه قرمز بود و نه سفید رنگش را از آن دو تا دزدیده و به‏ دزدی‏اش بوی نفس ترا ضمیمه ساخته بود؛ولی برای دزدی‏اش حوزهء کینه‏توز او را با تمام‏ درخشندگی و رشدش تا ته می‏خورد تا بمیرد.

گلهای بیشتری را مشاهده کردم،معهذا هیچ یک را نتوانستم بیابم،که رنگ و بویش را از تو ندزدیده باشد.